

مرحوم نائینی با توجه به این مبنا، به پاسخ اشکال دوم اشاره می کنند:

«آنچه متعلق استحباب نفسی است، نفس وضو می باشد و آنچه واجب گیری است، وضویی است که متعلق امر استحبابی واقع شده بود.»

ما می گوئیم:

۱. به نظر می رسد پاسخ مطرح شده وابسته به مبنایی است که در بحث اجتماع امر و نهی اتخاذ خواهیم کرد، چراکه طبق فرمایش مرحوم نائینی اگر یک شی متعلق استحباب و وجوب شد، این دو در هم منک می شوند (همانند اندکاک سیاهی کم در سیاهی زیاد) و اگر متعلق استحباب و وجوب دو شیء مختلف بودند، اندکاک صورت نمی پذیرد.

این در حالی است که ممکن است بگوئیم با پذیرش اجتماع امر و نهی، تعدد عناوین باعث اندکاک نمی شود بلکه یک شی می تواند حرام و در عین حال واجب باشد. آنچه ممکن نیست اطاعت از هر دو حکم است. و از آن طرف اگر اجتماع امر و نهی را محال بدانیم، تعدد متعلق نمی تواند مشکل گشا باشد چراکه بالاخره یک عمل اگرچه تحت دو عنوان قرار گرفته است) نمی تواند هم مستحب و هم واجب باشد. بحث را باید در جای خود مطرح کرد.

۲. منتقی الاصول - شاید به همین جهت که گفتیم - به اندکاک استحباب در وجوب قائل می شود ولی در عین حال می نویسد قصد قربت باقی می ماند.

«فلان الاستحباب و ان كان يندك بالوجوب الغیری، إنا ان المرتفع هو الأمر و الإرادة بحدّها، لاستلزام بقاءه اجتماع المثلین، اما واقع الإرادة الاستحبابیة و ذاتها فهی لا ترتفع بالوجوب الغیری، بل تتداخل الإراداتان و تنشأ منهما إرادة واحدة مؤکدة كتداخل النورین، و ذلك یکفی فی إمكان الإتیان به بنحو العبادة و فی تحقق التقرب كما سیّضح.»<sup>۱</sup>

۳. در پاسخ به منتقی الاصول می توان گفت: همه تلاش در جواب اول مرحوم آخوند آن بود که «قصد امتثال امر استحبابی» را تصویر کند. در حالیکه شما می فرمایید امر استحبابی زائل شد و امر دیگری

۱. منتقی الاصول، ج ۲، ص ۲۴۸.



پدید نیامد در اینجا می توان گفت: در حالیکه این امر جدید تعبدی نیست، چگونه «لزوم قصد امتثال» را احراز می فرمائید؟

به بیان دیگر اینکه لازم بود طهارت با قصد قربت باشد، به سبب وجود امر استحبابی نفسی بود. حال اگر آن امر زائل شده است، چرا «باید» طهارت را با قصد قربت آورد؟

۴. در جواب به آنچه گفتیم، باید متذکر شویم که از دید منتقی الاصول از تداخل و اندکاک وجوب غیرى توصلى در استحباب نفسى تعبدى، یک وجوب غیرى تعبدى پدید می آید. این وجوب ناشی از امر ضمنی است.

«ان الطهارات و ان كانت مستحبة في ذاتها، إلتأ أنها إذا كانت مقدمة لا تكون موردا إلا للأمر الغيرى، سواء قلنا بان الأمر الغيرى عبارة عن الإرادة الشديدة التبعية أو أنه عبارة عن حكم مجعول، كما يقال في مثل: «أدخل السوق و اشتر اللحم».

اما إذا قلنا بأنه عبارة عن نفس الإرادة، فتعلقها بالطهارات بحدّھا مع تعلق الأمر الغيرى الاستحبابية بها يستلزم اجتماع المثليين و هو محال، بل الواقع هو اندکاک الإرادة الاستحبابية بالإرادة الوجوبية و خروج كل منهما عن حدّه الخاصّ، و تنشأ منهما إرادة واحدة مؤكدة، نظير اندکاک النور الضعيف بالنور القوى و انصهار أحدهما بالآخر، فينشأ منهما نور واحد أقوى، و لكن لا يكون لكل منهما وجود منحاز عن الآخر أصلا، بل ليس هناك إلا وجود واحد للنور و هو النور الأقوى. فالحال في الإرادة كذلك فانه تنشأ من الإرادتين المنذكتين إرادة واحدة مؤكدة يعبر عنها بالوجوب الغيرى، إذ هو يغلب الاستحباب، و المفروض ان الإرادة إلزامية. كما انه لا تكون إرادة نفسية كما لا يخفى، فلا محيص عن ان تكون هذه الإرادة المؤكدة إرادة غيرية، إلا انها ليست كسائر الإرادات الغيرية لأنها مشوبة بجهة راجحة نفسية، و لأجل ذلك صح قصد الأمر الغيرى دون الاستحبابى، لعدم بقاء الأمر الاستحبابى، بل لا يتصور سوى قصد الأمر الغيرى، إذ لا أمر غيره. و يحصل بقصدته التقرب، إذ هو يشتمل على جهة رجحان في ذاته، فهو ليس على حد سائر الأوامر الغيرية كى يقال ان حصول التقرب به ينافى فرض عدم مقربية الأمر الغيرى، بل هو أمر غيرى، لكنه يختلف عن سائر الأوامر الغيرية، لعدم تمحضه في الغيرية، بل هو مشوب بجهة راجحة



ذاتیه، فان الجهة الاستجابية مؤثرة في تحقق التقرب و ان لم يكن لها وجود بحدّها. نظير النور الضعيف فانه مؤثر في ذاته، لكنه لا تميز له و لا انحياز.

و بالجملة: لا منافاة بين الالتزام بحصول التقرب بقصد الأمر الغيرى هاهنا، و بين ما تقدم من عدم مقربية الأمر الغيرى، إذ الأمر الغيرى هاهنا يختلف عن سائر الأوامر الغيرية لاشتماله على جهة رجحان في ذاته.

و اما إذا كان الأمر الغيرى حكما مجعولا، فالأمر فيه بالنسبة إلى الاندكاك كذلك، إذ بعد فرض حصول الاندكاك في منشأ الجعل و عدم وجود إرادتين، بل ليس هناك إلا إرادة واحدة لا يعقل فرض تحقق حكمين مجعولين لخلوّهما عن منشأ الجعل، فليس لدينا أيضا سوى حكم واحد مجعول هو الحكم الغيرى المشوب بجهة رجحان نفسية.»<sup>۱</sup>

توضیح:

۱. امر غیرى یا إرادة شدیده‌ای است که تابع إرادۀ نفسیه است و یا حکم جدیدی است.
۲. در صورت اول وقتى إرادۀ ضعیف نسبت به وضو وجود دارد و بعد إرادۀ قوی (غیرى) نسبت به آن پدید می آید این دو در هم ادغام می شود ولی جهت تعبدی بودن از ارادۀ ضعیف به «إرادۀ شدیده حاصل از اندکاک» سرایت می کند.
۳. در صورت دوم هم اگرچه امر غیرى حکم جدید است ولی چون در ارادۀ مولا اندکاک صورت می پذیرد و یک ارادۀ نسبت به طهارت پدید می آید، در این صورت دو حکم (یکی استجابی و دیگری وجوبی) در کار نیست بلکه یک حکم وجوبی تعبدی زائیده می شود.
۵. در مورد سخن منتقى الاصول باید گفت که از دیدگاه ایشان «امر غیرى» می تواند تعبدی باشد. (در صورتی که اندکاک باشد). این در حالی است که متسالم بزرگان آن است که امر غیرى فقط و فقط توصلی است.

۱. منتقى الأصول، ج ۲، ص ۲۴۸.



## ➤ اشکال سوم بر راه حلّ اوّل مرحوم آخوند:

مرحوم نائینی در پاسخ به فرمایش مرحوم آخوند، به اشکالی اشاره می کند، کلام ایشان را به نحو واضح تری برخی از بزرگان چنین شرح کرده اند:

«انه لو كانت العبادية ناشئة من تعلق الأمر النفسیّ بها لما صحّ الإتيان بها بقصد أمرها الغیری من دون التفات إلى أمرها النفسیّ الاستحبابی، مع انه لا إشکال فی صحتها لو أتى بها بداعی الأمر الغیری المترشح عن الأمر بذی المقدمة بلا التفات إلى الأمر النفسیّ المتعلق بها، و يشهد لما ذكر عدم صحة الإتيان بصلاة الظهر بداعی الأمر الغیری المتعلق بها المترشح من الأمر النفسیّ المتعلق بصلاة العصر، من دون قصد الأمر النفسیّ المتعلق بها بذاتها.

و هكذا الإتيان بالصوم الّذی هو مقدمة للاعتكاف بداعی أمره الغیری المترشح عن الأمر بالاعتكاف بلا قصد الأمر النفسیّ المتعلق به بخصوصه. و هذا يكشف عن أن الطهارات الثلاث ليست كالصوم للاعتكاف و صلاة الظهر من كونها متعلقة للأمر النفسیّ مع كونها مقدمة، و إلّا لجرى فيها ما جرى فيها من لزوم قصد الأمر النفسیّ فی صحة العمل.»<sup>۱</sup>

توضیح:

۱. اگر عبادی بودن ناشی از استحباب نفسی است، در این صورت اگر مکلف طهارت را با قصد امر غیري اتیان کرد و هیچ توجهی به امر نفسی استحبابی نداشت، باید بگوئید طهارت باطل است، در حالیکه چنین نیست.
۲. همین طور است مثال نماز ظهر که امر غیري دارد نسبت به نماز عصر و صوم که امر غیري دارد نسبت به اعتکاف.

پاسخ به اشکال سوّم:

در پاسخ به این اشکال، منتقی الاصول با توجه به مبنای خویش در اندکاک اراده ها می نویسد:

۱. منتقی الاصول، ج ۲، ص ۲۴۶.



چون از تداخل امر غیر توصلی و جویی و امر نفسی تبعیدی استجابی، یک امر غیر و جویی تبعیدی، پدید می آید، اگر مکلف همان را قصد کند، برای تحقق قصد قربت کافی است و می تواند با همان قصد قربت کند.<sup>۱</sup>

ایشان سپس به این نکته می پردازد که چرا این اتفاق در نماز ظهر و نماز عصر نمی افتد. و در این باره می نویسد:

«ان صلاة الظهر و نحوها مما كان واجبا في نفسه لم يثبت تعلق الأمر الغيرى بها، إذ هناك من يرى عدم صحة تعلقه لوجود المانع و هو الأمر النفسى، فيرتفع موضوع الإيراد على هذا و لو سلم تعلق الأمر الغيرى بها، فهو مندك بالأمر النفسى. و من الواضح ان المغلّب هو جانب الإرادة النفسية، و الأمر النفسى لأقوائيته، فيمتنع قصد الأمر الغيرى حينئذ لعدم وجوده، فلا بد من قصد الأمر النفسى المتعلق بها.»<sup>۲</sup>

توضیح:

۱. اولاً ممکن است بگوئیم با وجود امر نفسی به نماز ظهر، اصلاً امر غیرى به نماز ظهر تعلق نمی گیرد.
۲. ثانیاً: اگر هم تعلق گیرد، این امر غیرى مندک می شود و چون نفسی اقوی است، زائل می شود. و لذا قصد آن نمی تواند مصحح نماز باشد.

ما می گوئیم:

در هر صورت لازمه سخن شما آن است که امر غیرى موجود نباشد و این یعنی می توان نماز عصر را بدون اینکه نماز ظهر بخوانیم، اقامه کرد و این خلاف متسالم فقه است. منتقی الاصول پس به بحث صوم و اعتکاف پرداخته و می نویسد که چون صوم مستحب و اعتکاف واجب است، وضعیت این مثال، مثل طهارت ثلاث است

«و اما الصوم للاعتكاف، فموضوع البحث منه ما إذا كان الاعتكاف واجبا و لم يكن الصوم واجبا، فيكون حاله حال الطهارات المشتملة على جهة استحباب نفسى و وجوب غيرى.»

۱. ن ک: منتقی الاصول، ج ۲، ص ۲۴۸.

۲. منتقی الاصول، ج ۲، ص ۲۵۰.



و لا يخفى ان الالتزام بصحة قصد الأمر الغيرى فيه و صحته بذلك لا محذور فيه، و لم يثبت قيام الإجماع بنحو يكون حجة على خلافه، إذ لا تصريح للكل بذلك، فدعوى الإجماع ترجع إلى نسبة الحكم إليهم اجتهادا.»<sup>١</sup>



---

١. منتقى الأصول، ج ٢، ص ٢٥٠.